

پای صحبت ژان لوک گدار

ژان- لوک گدار، سینماگر برجسته فرانسوی، امروز نام جاافتاده‌ی در سینمای جهان است. با «موج نو»ی سینمای فرانسه عملاً به این هنرپیوست و از آن تاریخ فیلم‌هایش قبله‌گاهی برای سینمادوستان و روشنفکران جهان بوده. آثار او شاید تنها ساخته‌هایی باشند که هیچگاه به‌راه هر زگام نگذاشته، در بیان آنچه که به جامعه امروز بستگی داشته متعهد بوده و فیلم‌هایی ارزشمند و والا به‌شمار رفته‌اند.

گدار، بدون تردید باشناختی که از خود نشان داده، جامعه‌شناسی‌ست که اجتماع - صحن تاخت و تاز بررسی‌های فکری اوست، به‌همین جهت مسایلی را که مطرح کرده برای ما حاوی مفاهیمی شناخته شده و ملموس است. او که اینک با نفی بیشتر کلیشه‌های سینمایی برای خود کعبه‌یی ایجاد کرده می‌رود تا نامی ابدی در تاریخ این هنر بشود. فیلم آخر او «شماره دو» جدلی‌ست میان «سینما» و «تلویزیون». حرف‌های او را که درباره همه چیز است بخوانیم:

- هنر بازتابی از واقعیت نیست، واقعیت آن بازتاب است.

- سینما را می‌توان به‌طور مادی به‌عنوان حرکتی دوگانه تعریف کرد که ما را به‌سوی دیگران پرتاب می‌کند، همان زمان که ما را به‌اعماق خود

بازمی‌گرداند.

- به عقیده من تبلیغ خودفروشی‌ست، واسطگی‌ست. خودفروش را به کسی می‌گویم که کاری را که نمی‌خواهد انجام بدهد.

- علت اینکه مردم روسی‌ها را دوست دارند برای اینست که هنگام عشتبازی با آنها مجبور نیستند با آنها حرف بزنند.

- داستان نویسی هاوسینماگران محکوم به تحلیل جهان هستند. نقاشان و موسیقیدانان نیستند.

- تبلیغ مردم را وادار می‌کند تا بیشتر از آنچه دارند بخواهند، و به‌همین جهت موظفشان می‌کند تا خودفروشی‌کنند.

- سینما تنها کارخانه رویاسازی نیست، بلکه روسی‌خانه بزرگ روشنفکران نیز هست.

- خود را يك مقاله‌نویس می‌دانم. من به‌شکل داستان مقاله می‌نویسم یا به‌شکل مقاله داستان. همچنان همان اندازه منتقدم که در زمان «کایه دو سینما» بودم. تنها فرق اینست که به‌جای نوشتن انتقاد، آنرا فیلم می‌کنم.

- در مورد زندگی مردم نباید نوشت، اما درباره زندگی چرا، فقط زندگی. چیزی که میان مردم جایز

می‌کند فضا، رنگ و غیره است.

- یکبار احساس کردم که همه چیز انجام شده و چیزی نمانده تا امروز بتوان انجام داد.

اما حالا چنین احساسی راندارم. باید همه چیز را فیلم کرد و در مورد همه چیز صحبت نمود. اینکه همه چیز انجام شده تنها یک فرضیه است.

- ما همه در یک حالت نیمه خودفروشی زندگی می‌کنیم. افزایش خودفروشی، حتی به صورت ظاهرش تا اندازه‌ی اثبات این گفته است، چون بدن را به پرش می‌گیرد. اما انسان می‌تواند نه تنها با ذهن، بل با روح هم خودفروشی کند.

- گروه‌های دست‌چپی و دست راستی هر دو یکی هستند. دست راستی‌ها به خاطر حماقتشان و دست‌چپی‌ها به خاطر احساساتی‌بودنشان.

- اقلیت‌ها با یک رویه درست انقلابی دیگر اقلیت نیستند.

- تنها از یک راه می‌توان روشنفکری انقلابی شد و آن دست‌کشیدن از روشنفکر بودن است.

- باید روشنفکر و انقلابی هر دو بود. آنکه می‌گوید محتوای نو باید فرم‌های نو را هم بگوید، و آنکه می‌گوید فرم‌های نو باید رابطه‌های نو میان محتوی و فرم را هم بگوید.

- آنچه زنده است چیزی نیست که روی پرده می‌بینیم، بلکه چیزیست که میان تماشاگر و پرده قرار دارد.

- سینما حقیقتیست بیست و چهار مرتبه در ثانیه.

- سینما همه‌جا یکیست و به بورژوازی تعلق دارد، به طرز تفکر بورژوازی.

- سینما هنری نیست که زندگی را به فیلم درمی‌آورد، سینما چیزیست میان هنر و زندگی.

- در جایی که همه می‌گویند ما از دوسالگی به سینما علاقمند بودیم، من خیلی دیر به این فکر افتادم، هیجده ساله بودم که تصمیم گرفتم فیلمساز بشوم.

- علاقه‌ی به دوباره دیدن فیلم‌هایم ندارم چون کلیه لحظه‌های تهیه آنها را می‌دانم.

- تقلید مفهومی ندارد. یکی ممکنست از «ارسن ولز» تقلید کند، اما منظور، تقلید از نمای از یک فیلم اوست.

- کارگردانان روسی مثل کارگردانان فرانسوی صحبت می‌کنند، تنها تن صدای آنها از مدشان که رئیس «مترو گلدوین می‌یر» باشد تفاوت می‌کند.

- در فرانسه مهمترین «تابو» برای یک سینماگر صحبت نکردن درباره چیزهای مهم است.

- سینمای وسترن خودش را به دوسه چیز محدود کرده: یک مرد، یک زن و مقداری ماجرا. در واقع دوسه درصد دنیای واقعی ما.

- مردم کور بهتر هستند، چون بیشتر به حرف یکدیگر گوش می‌کنند.

- نمی‌توان فیلمی را در یکرمان به زبان اسپانیایی و آلمانی نشان داد چون در آخر هیچکدام چیزی نخواهد گفت.

- در فرانسه تنها یک استودیوی سینمایی دولتی وجود دارد. مرکزی که تنها کاری که نمی‌کند فیلمسازی است.

- خود را هنگام فیلم‌ساختن می‌بینم، و مردم می‌توانند فکر کردن مرا نیز بشنوند.

ترجمه سعید شفا

* از کتابهای «مدار» نوشته: ژان کوله - چاپ فرانسه؛ زیچارد راود - چاپ انگلستان، تام میلن - چاپ امریکا.